پاسخ‌های ۳ استاد دانشگاه شریف به سوال «چرا پس از مهاجرت به ایران بازگشتید؟»

مهاجرت مسیر قطعی خوشبختی نیست

مطهره سادات‌قاسمی
خبرنگار گروه دانشگاه

سال‌هاست فرار مغزها به‌عنوان یکی از چالش‌های جدی کشور شناخته می‌شود و آمارها نشان می‌دهد ایران در صدر کشورهایی است که دانشجویانش به کشورهای جهان اول مهاجرت می‌کنند. افرادی که تجربه مهاجرت به خارج از کشور را داشتند معتقدند ایران از نظر سطح علمی و امکانات تفاوت چندانی با دیگر کشورها ندارد اما بسیاری از کارشناسان منشأ اصلی فرار مغزها و تمایل جوانان به مهاجرت را عدم وجود بسترهای شغلی می‌دانند. به همین دلیل است که شاید شنیدن سخنان افرادی که تجربه مهاجرت و زندگی در کشورهای صنعتی را داشته‌اند، می‌تواند در تصمیم‌گیری دانشجویان ایرانی بسیار تاثیرگذار باشد تا بتوانند با توجه به واقعیت‌های نحوه زندگی در کشورهای خارجی تصمیم عاقلانه‌تری برای مهاجرت یا عدم مهاجرت بگیرند. در ادامه گزارش «فرهیختگان» از نشستی با عنوان «چرا برگشتم؟» را می‌خوانید که چندی پیش با حضور سعید بهزادی‌پور، هانیه صفری و حسین خواجه‌پور سه تن از اساتید دانشگاه صنعتی شریف برگزار شد. در این صفحه روایت اساتیدی را مطالعه می‌کنید که به یکی از کشورهای خارجی مهاجرت کرده بودند و بعد از گذشت مدتی دوباره تصمیم گرفتند به ایران بازگردند.

یکشنبه ۱۲ آذر ۱۴۰۲
شماره ۴۰۲۳
WWW.FDN.IR
FARHIKHTEGANDAILY

چه اتفاقی افتاد که شما تصمیم گرفتید برای دوره‌ای به خارج از کشور مهاجرت کنید؟

سعید بهزادی‌پور، استاد دانشکده مکانیک دانشگاه صنعتی شریف: تصمیم من برای مهاجرت به سال ۷۹ شمسی برمی‌گردد. مقطع کارشناسی ارشد را در دانشگاه صنعتی شریف به پایان رساندم و درحالی‌که تا یک ماه قبلش تصمیم داشتم برای تحصیل در مقطع دکتری اقدام کنم اما با مشورتی که با برخی دانشجویان دکتری و اعضای هیات‌علمی داشتم، متوجه شدم دانشگاه‌های ایران خیلی گزینه مناسبی برای ادامه تحصیل نیستند. دلیل این بود که در اواخر دهه ۷۰ و اوایل دهه ۸۰ دانشکده‌ها آمادگی مناسب برای پذیرش دانشجو در مقطع دکتری نداشتند و دانشجویان نیز از نظر مستندات علمی و دسترسی به مقالات در مضیقه شدیدی بودند، همین مساله دلیل اصلی‌ام برای خروج از کشور به جهت ادامه تحصیل بود. از چند دانشگاه کانادا پذیرش گرفتم و درنهایت به دانشگاه واترلو رفتم که چهارسال دوره دکتری طول کشید. از ابتدا تصمیمم برای آینده فعالیت آکادمیک بود، پس از دکتری تصمیم گرفتم برای کسب تجربه در کانادا بمانم. به مدت پنج‌سال در یکی از دانشگاه‌های این کشور هیات‌علمی بودم و پس از کسب دانشیاری تصمیم گرفتم که به ایران بازگردم و در همین راستا با دانشگاه مکاتبه کردم.

هانیه صفری، استادیار دانشکده مهندسی شیمی و نفت دانشگاه صنعتی شریف: من ورودی ۸۹ مقطع کارشناسی دانشگاه صنعتی شریف بودم و قصد تحصیل در مقاطع تکمیلی را داشتم اما امکانات ریسرچ در حوزه کاری بایوتکنولوژی بسیار محدود بود و کیفیت آموزش و پژوهشی که در خارج کشور وجود داشت در مقایسه با ایران کاملا متفاوت بود، همین مساله یکی از مهم‌ترین دلایل مهاجرت من بود. همچنین تجربه زندگی در یک محیط خارج از ایران و استقلال فردی نیز برای من اهمیت داشت. به همین دلیل سال ۱۳۹۳ بعد از فارغ‌التحصیلی مانند بسیاری از افراد که آمریکا مقصد اصلی آنهاست به آمریکا مهاجرت کردم. پنج سال دانشجوی دکتری در دانشگاه میشیگان و یک سال پست داک در دانشگاه دلاور بودم و درنهایت به ایران بازگشتم.

حسین خواجه‌پور، استادیار دانشکده مهندسی انرژی دانشگاه صنعتی شریف: در پایان مقطع کارشناسی مشغول آزمون‌های زبان انگلیسی شدم، مقطع کارشناسی و دکتری را نیز در دانشگاه صنعتی شریف ادامه دادم اما در امتداد دکتری با راهنمایی استاد راهنما گرنتی در دانشگاه برلین دریافت کرده و با هدف ریسرچ و پژوهش به این کشور مهاجرت کردم.

مساله‌ای که در بین هر سه استاد مشترک است، داشتن یک تجربه بین‌المللی در حوزه مورد نظرشان بود که با توجه به صحبت‌ها امکانات محدود در ایران منشأ اصلی مهاجرت آنها بوده که در مدت‌های مختلفی در کشور خارجی مشغول فعالیت بودند. مدتی که باعث می‌شود فرد به فضا و چهارچوب‌های جدید عادت کند. اما این سوال پیش می‌آید چه اتفاقی رخ داد که به کشور بازگشتید؟

هانیه صفری: دلیل برگشتن من بسیار شخصی است. همواره به دانشجوهای خودم نیز تاکید می‌کنم که مهاجرت دو کفه ترازو است که با آن چیزهایی را از دست می‌دهید و امکانات دیگری را به دست می‌آورید. یک کفه ترازو این است که با مهاجرت می‌توانید امکانات مالی، پژوهشی را به‌دست آورید و زندگی در کشور صنعتی دیگری را تجربه کنید. یک کفه دیگر این است که با مهاجرت، بودن درکنار افراد مهم زندگی خود را از دست می‌دهید. برای هرکسی سنگینی این کفه در بازه‌های زمانی مختلف متفاوت است. زمانی که مدت طولانی از کشور دور می‌مانید به جایی خواهید رسید که تعداد زمان‌هایی که می‌توانید پدر و مادرتان را ببینید، شمارش می‌کنید و ممکن است این عدد تک‌رقمی باشد. من این سوال را از خودم پرسیدم که قرار است چه چیزهایی را از دست بدهم و چه چیزهایی را به‌دست بیاورم که درنهایت به این نتیجه رسیدم به ایران برگردم و برای حضور در این جمع تلاش کنم تا اگر چند سال دیگر نظرم عوض شد و دوباره مهاجرت کردم در ۵۰ سالگی حسرت چیزهایی را که از دست داده‌ام نخورم. اما اگر الان مجبور به مهاجرت دوباره شوم حداقل با خودم می‌گویم تمام تلاشم را کردم اما نشد که در ایران و درکنار خانواده‌ام بمانم. به همین دلیل تصمیم گرفتم که به ایران برگردم و زندگی و بودن کنار کسانی را که برایم مهم هستند، تجربه کنم. تلنگر نهایی که باعث بازگشت من شد همه‌گیری ویروس کرونا بود، زیرا تعداد زیادی از آدم‌های اطرافم عزیزان خود را در دوران کرونا از دست دادند و از آنجا که در دوران دانشجویی رفت‌وآمد به وطن ممنوع است، این افراد برای مثال آخرین بار پنج سال پیش عزیزان از دست‌رفته خود را دیده بودند و فشار روانی زیادی متحمل شدند. من نیز بازگشتم زیرا راه مهاجرت همیشه باز است و امکانات پژوهشی و مالی نیز با مرور زمان به دست خواهد آمد، اما یک سری مسائل مانند حضور در کنار پدر و مادر با گذشت زمان به‌دست نمی‌آید.

چه چیزی شما را مجبور می‌کند که دوباره مهاجرت کنید؟

هانیه صفری: به نظر من سه فاکتور وجود دارد. درواقع فشار اقتصادی، فشار اجتماعی و فشار پژوهشی مهم‌ترین عوامل برای مهاجرت مجدد است، یعنی درنهایت برسم به جایی که نتوانم کاری که دوست دارم را انجام دهم. هرکسی زیر این فشارها آستانه تحمل متفاوتی دارد و هرجایی‌که فشارها از حد تحمل بیشتر باشد ممکن است کفه دیگر ترازو سنگین‌تر شده و مهاجرت ترجیح داده شود.

حسین خواجه‌پور: من در سال آخر دوره کارشناسی با یکی از همکلاسی‌هایم ازدواج کردم و همسرم در ایران خیلی حال بهتری داشت و یکی از دلایل بازگشتن ما همین بود. همچنین من و برادر و خواهرم سه فرزند بودیم که هر سه مهاجرت کردیم و پدر و مادرم نیاز داشتند که حداقل یکی از ما در کنار آنها باشیم. از نظر خودم شرایط برگشتن و کنار پدر و مادر بودن برای من فراهم‌تر بود و مورد سوم این است که چه موقع رفتن و چه در زمان بازگشت ما داریم ریسک می‌کنیم و نمی‌دانیم که اصلا موفق خواهیم شد یا نه. موقع برگشتن با خودم این‌طور کنار آمدم که اگر در کشوری زندگی کنم که تاثیرگذاری بیشتری دارم و به اهدافی که برای خودم گذاشتم نزدیک‌تر باشم، حال بهتری دارم. اما اگر یک روزی به این نتیجه رسیدم که اثرگذاری‌ام در ایران کمتر از خارج از کشور است دوباره مهاجرت می‌کنم و این مهاجرت مجدد برای افرادی که قبلا این موقعیت را تجربه کرده‌اند، بسیار آسان‌تر است. زیرا روابط لازم را دارند و با حدود شش ماه تلاش می‌توانند پوزیشن مناسبی را در کشور خارجی بگیرند. الان سه سال از برگشتن من به ایران می‌گذرد اما هنوز به این نقطه نرسیده‌ام و فکر می‌کنم اینجا حال بهتری دارم.

سعید بهزادی‌پور: من سابقه طولانی‌تری در خارج و داخل کشور نسبت به دیگر دوستان دارم زیرا حدود ۱۲ سال است که به ایران بازگشتم و در این بازه زمانی شاید بیشتر از ۲۰۰ بار این سوال را از من پرسیده‌اند. اما در ابتدا باید مقدمه‌ای بگویم که مهاجرت یا عدم مهاجرت را به‌عنوان یک نسخه واحد برای افراد تجویز نمی‌کنم. همان‌طور که می‌دانید من هم در خارج از کشور تحصیل کرده‌ام و کار آکادمیک و هیات‌علمی انجام داده‌ام. در این مسیر رشد هم کردم، آزمایشگاه درست کردم و در کنفرانس‌های مختلفی حضور یافتم. در زمان دانشجویی همه اینها برای من افق خوشبختی بود. یعنی احساس می‌کردم برای فردی که قصد کار آکادمیک دارد، این نوع موقعیت‌ها نهایت مسیر است اما واقعیت این بود که حتی قبل از اینکه به این نقاط دست پیدا کنم، متوجه شدم این موقعیت‌ها اهدافی نیست که من را راضی کند، زیرا احساس می‌کردم عمر کوتاهی دارم که خیلی سریع می‌گذرد و من معامله‌اش کردم و در ازای آن چیزهایی را دریافت می‌کنم. موقعی که فرزند من به دنیا آمد و دوسال از عمرش گذشت، روزبه‌روز این دغدغه برای من بیشتر شد که: «آخرش می‌خواهی چه کاری انجام دهی؟ درنهایت این سال‌ها می‌گذرد و عمر تو به پایان می‌رسد و اگر شانس بیاوری قبل از اینکه بمیری یک دفعه خیلی جدی به این موضوع فکر می‌کنی که عمرت تمام شد و چه کاری انجام دادی؟ از من چه چیزی باقی ماند؟» می‌خواهم بگویم تصمیم‌های اینچنینی معمولا این‌گونه بنا می‌شود که ما کل زندگی را چگونه ببینیم، خوشبختی و موفقیت را چطور تعریف کنیم و با خودمان تعارف نداشته باشیم. بعد از شش الی هفت سال زندگی در خارج از کشور به این مساله یقین پیدا کردم که اگر اینجا بمانم و فرزندانم بزرگ شوند و با این سرزمین خو بگیرند، به نوعی که دل‌کندن از آن سخت شود، تا آخر عمرم عذاب خواهم کشید. یعنی چه‌بسا ظاهر زندگی من از نظر جوانانی که از بیرون نگاه می‌کنند، بسیار جذاب باشد ولی خودم از درون عذاب می‌کشم زیرا احساس می‌کنم زندگی‌ام را با چیز کم‌ارزشی معامله کردم. همچنین در خارج از کشور احساس می‌کردم من جزئی از یک چرخ‌دنده بزرگ هستم که اگر نباشم پشت در اتاق بیش از ۱۰۰ نفر از کشورهای مختلف صف کشیده‌اند تا جایگزین من شوند. آب از آب هم تکان نمی‌خورد و اتفاقی نخواهد افتاد. اما اگر در کشور خودم برای جوان‌هایی که می‌شناسم و با آنها هم‌زبان و هم‌فرهنگ هستم کار کنم، شاید به ظاهر با توجه به معیارهای مادی مشغول فعالتی هستم که یک‌دهم کاری است که در خارج از کشور انجام می‌دادم اما در برابر آن ۱۰ برابر از این مساله خرسند و از این موضوع لذت می‌برم. اصل داستان برگشت من به ایران همین نکاتی بود که گفتم اما در کنار آن قطعا خانواده هم حائز اهمیت بود. من پدر و مادری داشتم که رو به کهنسالی بودند و نمی‌توانستم آنها را به حال خودشان رها کنم. همچنین دوست نداشتم فرزندانم در سرزمینی به جز ایران بزرگ شوند. اما همه این مسائل حواشی بود و اصل داستان رضایت قلبی از شیوه گذران عمر بود. من نمی‌توانم باور کنم الان که روبه‌روی شما نشسته‌ام از زمانی که برای دوره دکتری مهاجرت کردم ۲۳ سال می‌گذرد و به شما اطمینان می‌دهم که این مساله برای شما هم رخ می‌دهد، یعنی چشم بر هم می‌زنید و متوجه می‌شوید که به ۴۰ سالگی یا ۵۰ سالگی رسیده‌اید. به همین دلیل کار اصلی که می‌خواهید در زندگی خود انجام دهید را باید از امروز شروع کنید. در حال حاضر باید بگویم از انتخابم بابت برگشتن به ایران بسیار راضی هستم و خدا را شکر می‌کنم، حتی یک روز یا یک ساعت نیز از اینکه دارم در کشورم فعالیت می‌کنم احساس نارضایتی نکرده‌ام. حتی بدون تعارف اگر بخواهم بگویم، از جنبه علمی نیز آنچه در حد عرضه من بوده است را توانستم در ایران نیز انجام دهم. البته اصلاحاتی در مسیر کارهای پژوهشی انجام داده‌ام و دقیقا عین کاری که در کانادا انجام می‌دادم را نمی‌کنم ولی کاری که در ایران انجام می‌دهم متناسب با نیازها و امکانات کشورم است و در سقف عرضه خودم در حال حرکت هستم و مانعی مانند امکانات مالی را خیلی احساس نکردم و در مقاطعی کم‌همتی خودم محدودم کرده است. امیدوارم که این تجربه برای همه شما رخ دهد. من از این تجربه چه در خارج از کشور و چه در ایران بسیار راضی هستم.

آقای بهزادپور ماهیت کاری که در خارج از کشور انجام می‌دادید با کاری که در حال حاضر در ایران انجام می‌دهید تفاوت زیادی ندارد. همچنین شما در مسیر پیشبرد فیلم فعالیت می‌کنید و تصور این است که فعالیت در این حوزه در هر جایی که باشید درنهایت رخ می‌دهد. ایران چه مزیتی داشت که خارج از کشور برای مهاجرت مجدد نداشت؟

سعید بهزادی‌پور: واقعیت کار دانشگاهی صرفا تولید علم نیست. حداقل برداشت من این است که خروجی و محصول کار من مقالاتم نیست بلکه دانشجویانی است که تربیت می‌کنم، یعنی خروجی کارم را تربیت نیروی انسانی می‌بینم. در نتیجه این‌طور نیست که ما هرجایی قدم برداریم درحال خدمت به علم هستیم. ما برای یک جامعه‌ای نیرو تربیت می‌کنیم و قطعا اینکه من جوانان کشور خودم را تربیت می‌کنم یا کانادا با یکدیگر فرق دارد. در بحث تحقیقات نیز درست است که ما هرجا فعالیت کنیم کار علمی است اما به هر حال برخی مسائل را از محیطی که در آن زندگی می‌کنیم به ارث می‌بریم. برای مثال کاری که در ایران انجام می‌دهم در حوزه توان‌بخشی است و مسائل خود را نیز کاملا منطبق با جمعیت و امکانات پزشکی که در ایران وجود دارد تنظیم کرده‌ایم، کار ما کاملا نزدیک به بالین است. البته باز هم می‌گویم نکته اصلی همان بحث تولید مغز است نه تولید مقاله، در بخشی که من فعالیت می‌کنم مصادیق نیروی انسانی و کار علمی را متناسب با شرایط بومی کشورم تنظیم و هماهنگ کردم.

فکر می‌کنم تجربه مشترک همه دانشجویان این است که در بدو ورود به دانشگاه چند تن از دانشجویان سال بالایی به آنها گفتند در دانشگاه نیازی نیست درس بخوانید. درحالی‌که از دوستانی که مهاجرت می‌کنند می‌شنویم فضای کار ما را به سمت وسویی می‌برد که تلاش می‌کنیم مقاله بخوانیم و کار پژوهشی انجام دهیم. خانم صفری اگر بخواهید درباره تجربه مهاجرت خود در مقایسه با زمانی که در ایران دانشجو بودید صحبت بکنید، خارج از کشور چه چیزی داشت که فکر می‌کنید به حلقه آموزشی اضافه شود تا فشارهای پژوهشی که به آن اشاره کردید کاهش پیدا کند؟

هانیه صفری: به‌طور کلی من هم در دوره کارشناسی بسیار درس‌خوان بودم و هم بعد از مهاجرت زیاد کار می‌کردم. شاید این بخش خیلی متفاوت نباشد اما من می‌توانم بگویم که زندگی دانشجویی به معنای واقعی را در دانشگاه میشیگان تجربه کردم نه در ایران، زیرا فضای دانشگاه‌های ایران نسبت به خارج از کشور خشک است و بیشتر به درس خواندن صرف تمایل دارد اما در دانشگاه‌های کشورهای خارجی دانشجو در کنار درس خواندن یک سری مهارت‌های نرمی را تجربه می‌کند که در ایران وجود ندارد. بخش زیادی از این مهارت‌ها ناشی از استقلال کامل پس از مهاجرت است و بخش دیگر آن مربوط به معاشرت با آدم‌های مختلف با روحیات، ملیت‌ها، فرهنگ‌های متنوع بود و این مساله از لحاظ شخصیتی باعث رشد من شد. من خیلی سعی می‌کنم با دانشجوهایم ارتباط خوبی داشته باشم اما باز هم آن ارتباط خوبی که من با استاد دوره دکتری خودم در خارج از کشور داشتم ایجاد نمی‌شود. من احساس می‌کنم اگر این مسائل در دانشگاه‌های ایران نیز ایجاد شود باعث شکوفایی ابعاد مختلف شخصیتی دانشجویان خواهد شد. فارغ از امکانات و مسائل دیگری که وجود دارد یکی از بزرگ‌ترین تفاوت‌ها همین فضای دانشگاه‌هاست. البته این تجربه شخصی من بود و ممکن است یک فرد دیگر که سابقه مهاجرت دارد عنوان کند که دانشگاه شریف تجربه بهتری نسبت به دانشگاه‌های خارج از کشور برای او بوده است.

آقای خواجه‌پور شما دوره پسادکتری خود را در خارج از کشور گذرانید. آیا صحبت‌های خانم صفری را تایید می‌کنید؟ و اینکه آیا در دوره‌ای که خارج از کشور بودید پیش آمد که برای مثال با خود بگویید کاش من از مقطع کارشناسی ارشد مهاجرت کرده بودم؟

حسین خواجه‌پور: شرایط افراد متفاوت است. من از ابتدای کارشناسی تا آخر مقطع دکتری در دانشگاه شریف بودم و خاطره‌های شیرین زیادی از دوره دانشجویی‌ام در این دانشگاه دارم. ولی مهاجرتم به خارج از کشور باعث تجربه‌های زیادی شد. همچنین رویکرد جدید و فرهنگ کار بین‌المللی‌تر برایم رقم خورد، به‌خصوص اینکه من برای گرنت و یک پروژه مشخصی بود که باید یک خروجی را تحویل می‌دادیم و طبیعتا با تحصیل و شرکت در کلاس‌های درس متفاوت بود. البته من در آن دوران نیز با افراد زیادی از کشورهای مختلف در ارتباط بودم اما همیشه شیرین‌ترین دوران تحصیلم، دوره کارشناسی در دانشگاه شریف بود. درمورد سوال دوم باید بگویم که در آن دوران وقتی برخی از افرادی را می‌دیدم که وضع خیلی خوبی دارند اندکی حسرت می‌خوردم. فرض کنید یک دانشجو هر سال در یک کشور خارجی کنفرانس دارد، امکانات آزمایشگاهی برایش فراهم است و درآمدی دارد. در هر صورت در خارج از کشور دغدغه‌هایی که ما در ایران داشتیم وجود نداشت اما در مجموع که بررسی می‌کنم به این نقطه می‌رسم من از درس خواندن در دانشگاه شریف نسبت به کار کردن در خارج از کشور راضی‌تر بودم و تا الان از برگشتن به ایران پشیمان نشدم زیرا اینجا اثرگذاری بهتری دارم.

روابط صمیمانه بین استاد و دانشجو در خارج از کشور واقعیت غیرقابل انکاری است، آقای بهزادی‌پور با توجه به اینکه شما در خارج از کشور نقش همان استاد راهنما را برای دانشجویان داشتید، این سوال پیش می‌آید که از کانادا چه چیزی به همراه خود آوردید که برای یک دانشجو تفاوت بین استادی که تجربه فعالیت در خاج از کشور را داشته و کسی که این تجربه را کسب نکرده است، مشخص شود؟

سعید بهزادی‌پور: من سوال شما را این‌گونه تصحیح می‌کنم که چه آموزه‌ای از خارج از کشور آموختم که در کار و زندگی اثر داشته است؟ ما از نظر سخت‌افزار یعنی امکانات آزمایشگاهی و کلاس درس با خارج از کشور تفاوت آنچنانی نداریم. اما آن چیزی که تفاوت ایجاد می‌کند جدیت و روحیه کار کردن است من ریشه این مساله را در دانشگاه نمی‌بینم؛ این اتفاقی است که از مدرسه رخ می‌دهد. در واقع افرادی که وارد دانشگاه می‌شوند با دانشجویان ایرانی از نظر سطح علمی تفاوت خاصی ندارند ولی انگیزه، روحیه، حس مطالبه‌گری و جدیت آنها برای آینده بسیار بیشتر است. این مساله برای اساتید نیز صدق می‌کند. استرس کار در آمریکای شمالی کمتر از ایران نیست و حتی بیشتر هم هست و هیچ‌کس اطمینانی ندارد که تا یک ماه دیگر نیز این کار را دارد، اما جدیت در کار در کشورهای خارجی بسیار زیاد است و با این شرایط ما نمی‌توانیم از خودمان انتظار داشته باشیم که از نظر علمی می‌توانیم فاصله ایران را نسبت به کشورهای دیگر کم کنیم. همچنین خوش‌بینی و قضاوت مثبت نسبت به مسائل و افراد در آمریکای شمالی خیلی بیشتر است، اما در ایران خیلی سریع همکاران خود را قضاوت منفی می‌کنیم، درحالی‌که آنها یاد گرفتند در حین کار وارد قضاوت نشوند و هر کس هر کاری که از دستش برمی‌آید انجام دهد. در خارج کشور هیچ کس منتظر فرد دیگری نمانده و محاسبه‌گری نمی‌کند.

آقای خواجه‌پور برای افرادی که می‌خواهند در مسیر شما قدم بردارند چه توصیه‌ای دارید که بتوانند بهترین انتخاب را داشته باشند؟

حسین خواجه‌پور: تصمیم شما برای آینده هر چیزی که هست، چه ماندن و چه مهاجرت؛ باید بدانید که بضاعت شغلی پارامترهای مختلفی دارد که در دوران تحصیل باید آنها را در نظر داشته باشید. باید با خود فکر کنید دوست دارید در ۲۰ سال بعد خودتان را در کدام پارامتر ببینید و طبق آن مسیر را مشخص و هموار کنید. به‌نظرم هر کسی که به‌دنبال علاقه‌اش رفته، توانسته تلاش کند و صبر و بردباری داشته باشد تا درنهایت به موفقیت برسد. در این مسیر باید توانایی‌ها و علاقه‌مندی خود را در نظر بگیریم. الگوهای موفق زنده نیز بسیار تاثیرگذار است، اینکه بتوانید از تجربه‌های یک فرد استفاده کنید و با او حرف بزنید، شما را به شدنی بودن یک کار مطمئن می‌کند.

خانم صفری به نظر شما دانشجویان چطور می‌توانند زمینه مورد علاقه خود را پیدا کنند و در آن مسیر گام بردارند؟

هانیه صفری: یکی از توصیه‌های من این است که انتخاب‌های خود را برگشت‌ناپذیر نبینیم؛ زیرا اگر انسان انتخاب‌هایش را برگشت‌ناپذیر ببیند فشار روانی زیادی را متحمل می‌شود که از پیشرفت جلوگیری می‌کند. هرجایی که متوجه اشتباه انتخاب خود شده‌اید، به‌دنبال علاقه اصلی خود بگردید و دوباره آغاز کنید. همچنین در زمینه‌های مختلف مطالعه داشته و کسب تجربه کنید.

سعید بهزادی‌پور: در مسیر به‌دنبال مسائل عمیق زندگی باشید، یعنی هیچ تصمیمی به شما تحمیل نشود و تحت تاثیر قرار نگیرید زیرا این نوع تصمیم‌گیری سالم به‌نظر نمی‌آید، اما اگر انتخاب‌ها از درون دغدغه‌های زندگی استخراج شود مطمئن باشید که تجربه‌های خوبی به‌دنبال خواهد داشت. همچنین مواجهه شما با موضوع مهاجرت باید یک مواجهه ارگانیک باشد و جو مثبت یا منفی نباید افراد را به تصمیم برساند.